بر پایه

انجام کاری بر پایه ی زمانی ، انجام دادن هر چند وقت یکبار آن است.

پدربزرگ من هر ساله شنوایی خود را بررسی می کند.

زیست شناسی

زیست شناسی مطالعه موجودات زنده است.

ما در کلاس زیست شناسی در مورد قلب انسان اطلاعاتی کسب کردیم.

قفس

قفس چیزی است که حیوان را در آن نگه می دارد بنابراین نمی تواند آن را ترک کند.

طوطی ها را شب در قفسشان می گذاریم.

همکار

همکار کسی است که با او کار می کنید.

همکارم به من کمک کرد تا کار را تمام کنم.

مستعمره

کلنی کشوری است که تحت کنترل کشور دیگری است.

کشور متحده آمریکا زمانی مستعمره انگلیس بود.

مناظره کردن

بحث به معنای بحث جدی در مورد چیزی با کسی است.

زن و شوهر درمورد اینکه کدام تلویزیون را بخرند بحث کردند.

عزیمت کردن

عزیمت به معنای ترک مکانی است تا بتوانید به مکان دیگری بروید.

هواپیما ساعت 3:00 بعد از ظهر امروز به ایتالیا عزیمت کرد.

افسرده کردن

افسرده کردن شخصی ناراحت کردن اوست.

اخبار ناخوشایند از کار مرد را افسرده کرد.

واقعی

وقتی چیزی واقعی است ، واقعیت دارد.

جان از کتاب های واقعی اطلاعات تاریخ را می آموزد.

مجذوب کردن

مجذوب کردن شخصی به معنای واقعی پسندیدن چیزی است.

بچه گربه مجذوب توپ نخ بود.

مأموریت

مأموریت کار مهمی است که بعضاً دور است.

ماموریت این زن کمک به افراد بیمار بود.

با این اوصاف – با این وجود

شما از کلمه ی با این وجود استفاده می کنید تا نشان دهید چیزی خلاف یک واقعیت است.

او معمولاً دوستانه است. با این حال ، او امروز بعد از ظهر اینطور نبود.

شغل

شغل پیشه ی یک شخص است.

شغل پدر من یک دندانپزشک است.

خارج از کشور

اگر به خارج از کشور بروید ، به کشوری در آن سوی اقیانوس می روید.

جان اغلب برای تعطیلات به خارج از کشور می رود.

ترغیب کردن

ترغیب کسی به معنای موافق کردن او با انجام کاری است.

فرزندان والدین خود را ترغیب کردند که برای آنها هدیه بخرند.

مسیر

مسیر راهی است که شما از یک مکان به مکان دیگر می روید.

خانه های جدید زیادی را در طول مسیر به شهر دیدم.

ویرانه

خرابه ها بناهای قدیمی هستند که دیگر از آنها استفاده نمی شود.

من از ویرانه های جالب در یونان بازدید کردم.

محقق

دانشمند شخصی است که چیزی را مطالعه می کند و درباره آن چیزهای زیادی می داند.

دانشمند درباره تاریخ هنر اطلاعات زیادی می دانست.

قابل توجه

وقتی کسی یا چیزی قابل توجه باشد ، مهم است.

من رمان های قابل توجه زیادی را به عنوان گرایش ادبیات در دانشگاه خواندم.

آتشفشان

آتشفشان کوهی است که در بالای آن سوراخی وجود دارد که مایع گرم از آن خارج می شود.

وقتی آتشفشان فوران کرد ، دود و گرما هوا را پر کرد.

شغل دکتر نورتون یک محقق زیست شناسی بود. او روزانه در مورد همه حیوانات اطلاعاتی کسب کرد. یک روز او با یک ملوان از یک کلونی در خارج از کشور دیدار کرد. این مرد در مورد پرنده ای که صحبت می کند به دکتر نورتون گفت! پرنده دکتر نورتون را مجذوب خود کرد ، بنابراین او این موضوع را به همکاران خود گفت. آنها با او بحث کردند: هیچ کس فکر نمی کرد که پرنده ای می تواند صحبت کند او سعی کرد آنها را متقاعد کند ، اما آنها به او خندیدند. با این وجود ، دکتر نورتون معتقد بود که پرنده واقعی است. ماموریت جدید او پیدا کردن آن بود. او دلیل واقعی می خواست.

روز بعد او به کلنی عزیمت کرد. دریانوردی که ملاقات کرده بود به او گفت که به دنبال شخصی به نام جی بگردد ، که بتواند در جستجوی او(پرنده) به او کمک کند. دکتر نورتون پس از یک ماه دریانوردی سرانجام به کلنی رسید و در آنجا با جی ملاقات کرد.

"من می توانم شما را به جایی که زندگی می کند ببرم. او کنار آتشفشان زندگی می کند. ” آنها روز بعد را ترک کردند. یک هفته بعد ، آنها به آتشفشان رسیدند. آنها هر روز به اطراف پرسه می زدند و به دنبال پرنده می گشتند ، اما آنها نمی توانستند آن را پیدا کنند. بعد از یک ماه دکتر نورتون نتوانست پرنده را پیدا کند و این باعث افسردگی او شد. او تصمیم گرفت به خانه خود برود. در مسیر بازگشت ، او از کنار ویرانه های قدیمی عبور کرد. او از شخصی شنید که گفت: "سلام".

"شما کی هستید؟" او پرسید. دکتر نورتون به بالا نگاه کرد و پرنده ای را دید!

دکتر نورتون پرنده ناطق را درون قفس قرار داد. سپس به خانه بازگشت. او کشف قابل توجهی کرده بود.